

Heaven Official's Blessing

نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanimenes.ir

[@myAnimes](mailto:myAnimes)

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

Heaven Official's Blessing

The background of the entire page is a detailed illustration. It features a character with long, flowing black hair, wearing a dark, ornate robe with gold-colored patterns. The character has a pale, almost white face and is wearing a large, stylized skull mask that covers the right side of their face. The character's eyes are closed, and they have a serene expression. The background is dark and moody, with some light-colored, curved lines that suggest movement or a specific environment.

کتاب سوم- مسیر نامحدود

❁ آرک روح جنینی فصلهای ۸۹ تا ۱۰۰

❁ آرک آب سیاه فصلهای ۱۰۱ تا ۱۲۶

❁ آرک کوه تونگلو فصلهای ۱۲۷ تا ۱۸۰

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و

اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق بشید .

https://t.me/lotus_sefid

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

(هشدار صحنه های خشونت آمیز!!)

صدای مینگ یی از پشت سرشان شنیده شد: «داری پیش خودت چی غرغر میکنی؟»

بدن شی چینگشوان سفت شد: «من....من....»

شیه لیان میخواست کمکش کند تا حرف بزند اما زبانش قابل کنترل نبود.. بهر حال مقصر نبود قابل اعتماد ترین و محبوب ترین دوستش تبدیل به کسی شده بود که شدیداً از آن وحشت داشت و حالا در کنارش قرار گرفته بود. الان کسی کنارش نبود معلوم نبود او چه میکرد: چه کسی در این موقع نمی ترسید؟ ناگهان مینگ یی انگشتانش را در شانه او بیشتر فرو برد و محکم او را به عقب کشید.

یک دست سفید از آب بیرون زد تا گردن شی چینگشوان را بچسبد.... یک غول آبی!!!!

با این حرکت مینگ یی آن دست ناکام ماند. با کف دستش آن مهاجم را متلاشی کرد و صدای جیغ از درون آب شنیده شد با این انفجار به نظر میرسید آن موجودات از بین رفته باشند. شی چینگشوان روی زمین نشسته بود مینگ یی او را با خود کشید: «ببینم مغزت اشکال داره؟ صورتت رو با آب لونه شیطان آب سیاه میشوری؟!»

« »

شی چینگشوان از آب نهری استفاده کرده بود که اجساد غولهای آبی درونش

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

غوطه میخوردند الان بجای آرام بودن باید احساس انزجار میکرد ولی او نمیتوانست متوجه این چیزها باشد از صورت و موهایش هنوز آب چکه میکرد مانند سگی بود که خیس شده، سرگردان و بیچاره بود و با گیجی اجازه داد مینگ یی او را بکشد و با بهت دنبالش رفت.

در واقع وقتی خوب به آن فکر میکرد همه چیز درباره این برادر مینگ همیشه مشکوک بود. اون ارباب زمین بود بنابراین در هر مساله مهمی طلسم های کوتاه کننده مسیر را او میکشید شاید این یکی از تکنیک های خاصش بود اما این مساله بارها تکرار شد.

موقع ترک معبد پوچی، هر چهار نفرشان بنا به دلایل ناشناخته به شهر فوگو فرستاده شدند و مشکلات وقتی ارباب آب و باد به سمت بیرون از جزیره آب سیاه باید میرفتند نیز همان بود. یعنی آن تالار انتقال که در تمام این سالها بلا استفاده مانده باید تعمیر میشد؟ چیز دیگری باعث این مشکلات بود؟ یا متهم پشت تمام این ماجراها توانایی محض داشت؟

چرا اینقدر فکر میکرد؟ ساده ترین جواب این بود که مینگ یی در همه کارها دست برده بود!

اولین باری که راهب سخنان پوچ، ارباب باد را با خود برد این مینگ یی بود که از او غافل شد—وقتی ارباب باد قدرتهایش را از دست داد او اولین کسی بود که پیدایش کرد—کسی که کنار شی چینگشوان بود و از تمام کارها و ترسهای پیدا و پنهانش خبر داشت نیز او بود—کسی که رمز شفاهی ارباب

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

باد را میدانست و میتوانست به راهب سخنان پوچ دستور بدهد تا شی چینگشوان را تهدید کند و او در را باز کند تا طلسم محافظ درون عمارت ایوان آب بشکند نیز او بود.

آن موقع که لوح معبد آب و باد را با دستان خودش و بدون هیچ احساسی شکست شاید واقعا اینکارش ضروری نبود ولی احتمالا او به عمد دست به این اقدام زد. با یک بهانه واضح لوح دشمنش را درهم شکست و او سپاسگزار هم بود ... چقدر گستاخ!!

با یک چنین حرکات عجیبی فقط شیه لیان نبود که نتوانست مشکوک شود وقتی برای بررسی بیشتر آن سه سوال را پرسید فکرش را هم نمیکرد چیزی اینقدر غیر قابل درک و متهورانه رخ دهد: یک شب هویت یک خدای آسمانی را جعل کند و میان آنها پنهان شود!

آب سیاه غرق کننده کشتی همیشه اینقدر خونسرد بود؟

سالها هویت کس دیگری را برای خود برداشته بود پس باید خونسرد می بود! نقشی که مینگ یی بازی کرد هیچ درز و عیبی نداشت. او راهب سخنان پوچ را بلعید، قدرتش را مال خود کرد و توانست مانند یک موجود کوچک به او فرمان بدهد. یک شاه اشباح اعظم طبیعتا میتوانست خود را از محدودیت هایی که از خصایص اصلیش بود رها سازد. اگر میخواست حقیقت را بگوید میتوانست همینکار را بکند اگر میخواست کسی را فریب دهد نیز دروغ میگفت. دست و پاهای ماهر آن اسکلت نشانه های ارباب زمین واقعی بودند.

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

چرا در عمارت زیر آب عبادت میشد؟ اینکار ضروری بود. بهر حال آن بقایای یک خدای آسمانی بود. اگر با جدیتی محترمانه با او رفتار نمیشد و با بی دقتی دفن میشد در آرامش نمی ماند و تابوتش او را نگه نمیداشت بنابر این تنها باید رسومات برایش انجام میشد و در تالارها مورد پرستش قرار میگرفت. هر چند آنچه باعث شد شیه لیان به هویتش شک کند اینها نبود بلکه حمله اش بود.

ارباب آب پرسید این اسکلت چرا باید هوشیاری ابدی را تجربه کند؟ مینگ یی نیز با عجله آن جمله را گفت - تا زمانیکه / این چیز سر / همون نایسته / اهمیت نداره کیه!! - ولی در واقع آنچه مینگ یی واقعی را تحریک کرد این نبود حرف بعدش بود - ارباب زمین!! - زیرا که آن اسکلت ارباب زمین واقعی بود!^۱

کسی که وانمود میکرد اوست در برابرش قرار داشت و به عمد آنها را به سمت بیراهه منحرف میکرد. گاهی اوقات این - مینگ یی - عمدا کاری خلاف معمول میکرد و برای رفع سوءظن آنها را برعکس عمل میکرد مثلاً او به هواچنگ گفت: «تو واقعا توی آسمانها جاسوس داری!!» ولی آن جاسوس خودش نبود؟ برای همین هواچنگ نیز به طعنه گفت: «مگه خودت نمیدونی؟!» انگار میخواست بگوید: «چرا ادا در میاری؟!»

هر چند کلمه جاسوس شاید درست نبود. بیشتر یک توافق میان آندو صورت

مراجعه کنین به فصل ۱۲۳ صفحه ۳ پاراگراف اول ۱

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

گرفته بود چیزی شبیه تبادل اطلاعات!

دو شاه بزرگ اشباح بر سر سود و منافع دو طرفه با هم همکاری کرده بودند پس این موقعیتی برد-برد برای آنان محسوب میشد. آب سیاه به درون بهشت نفوذ کرد و تمام حرکات و مسائل کوچک و بزرگ قلمروی آسمان ها را فهمید ... هواچنگ نیز از سمت دیگر در قلمروی فانی ریشه دواند و شمار پرستش کنندگانش را بیشتر کرد. غیر از این اگر آندو بر سر مسائل دیگر نیز با هم همکاری کرده بودند کسی نمیدانست.

جون وو «ارباب زمین» را برای نفوذ به شهر اشباح فرستاد اینکار هیچ فرقی با خروش سیلاب معبد پادشاه اژدها نداشت^۲ انگار دزد را به آشیانه ش می فرستاد.

تا الان احتمالا دو تصادف حین مخفی بودنش رخ داده بود یکی آن طلسم بالارونده اژدهای آتشین بود. یک متقلب قطعا کاری را بی حاصل انجام نمیداد. شیه لیان بیشتر فکر میکرد آن طلسم اژدهای آتشین کار خود مینگ بی واقعی بوده که برای فرار تلاش میکرد است.

برای تغییر شکل به کسی کاملا متفاوت و نفوذ به بارگاه بهشت شخص باید یک درک مناسب از آن فرد داشته باشد. پس آن شخص باید زنده نگهداشته شود تا تجربیات، مهارت ها و شیوه کار با ابزار معنوی و غیره را دانه به دانه از او کشف نمایند.

در داستان های چینی اژدها کنترل کننده آب و وضعیت هواست اینجا میواد بگه کار جون وو بیهوده و پوچ بوده^۲

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

مینگ یی قلبی وقتی مینگ یی واقعی داشت آزمایش الهی خود را گذرانده و هنوز عروج نکرده بود دزدیده و زندانی کرد. بنابراین اگر مینگ یی واقعی با دیگر خدایان آسمانی تماسی برقرار میکرد این جاعل به آسانی کشف میشد. این یک تصادف بود پس وقتی هواچنگ خبرها را گرفت مجبور شد برگردد و به شریک معامله اش کمک کند. تصادفا شیه لیان نیز از جون وو ماموریت گرفت: نجات از شهر اشباح!

آن موقع زیاد به ماجرا فکر نکرد اما الان بنظرش میرسید که آن ماموریت زیادی آسان نبود؟؟؟ شیه لیان واقعا ارباب زمین را از سیاه چال عمارت بهشت نجات داد ولی از همان ابتدا چگونه سیاه چال را یافت؟ آیا بخاطر این نبود که مانع نفرین روی دست یکی از زیردستان هواچنگ را دید؟ همان که ماسک یک شیطان را بر چهره داشت؟؟ و دید که او مخفیانه در عمارت بهشت جستجو میکند؟؟

چیزی مانند نشان نفرین نشانه حقارت بود طبیعتا وقتی خدایان آسمانی سقوط میکردند آن را از دید همه پنهان میداشتند پس چرا نشان روی دست آن مرد ماسکدار اینقدر واضح بود؟ چرا بعد از آن پنهانش کرد؟ بجای بی دقتی باید گفت توضیح دیگرش این بود که او عمدا میخواست توجه شیه لیان را جلب کند. پس شیه لیان میتواند دنبالش کند و ارباب زمین قلبی زندانی شده را پیدا نماید.

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

مینگ یی واقعی احتمالا پس از ارسال آن نشان آتشین کشته شده بود. چون جسدش را نمیشد از بین برد ولی گوشت بدنش که سبب میشد بقیه هویتش را بفهمند نگهداشت در نتیجه گوشت تنش حل شده و چیزی جز استخوان از او نماند.

دومین اتفاق وقتی بود که شی چینگشوان از حرفهای راهب سخنان پوچ ترسیده و برای کمک به سراغ شیه لیان آمد.

کاملا واضح بود که هواچنگ نمیخواست شیه لیان در این ماجرا دخالت کند. برای همین مینگ یی در آن زمان بیان کرد: «اینجا بودنم از روی اراده و قصد من نیست!» بعد از آن وقتی در ایوان شراب بودند وقتی هواچنگ از آنجا رفت برای ملاقات با مینگ یی بود تا پرسد چه خبر شده؟!

شیه لیان اصلا شانس این را نداشت که تمام ماجرا را با جزئیاتش برای شی چینگشوان توضیح دهد ولی خود شی چینگشوان حتما به برخی از این جزئیات رسیده بود زیرا دستانش در زیر آستین هایش پنهان شده و می لرزیدند. آندو شانه به شانه هم راه میرفتند. ذهن شیه لیان در جوش و خروش بود: شی وودو کجا رفته بود؟!

اولین کسی که از طلسم گذشت تا برود شی وودو بود و آخرین نفر مینگ یی! پس اون نباید به طرف شی چینگشوان می آمد پیش از اینکه بلایی بر سر شی وودو نیآورده باشد ... اینجا سه احتمال وجود داشت: اول، شی وودو به جای دیگری فرستاده شده بود. دوم، چیز دیگری انتظار شی وودو را در همان

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

نقطه ای که فرستاده شده میکشید و او تا کنون قربانی شده بود. سوم-شی وودو را به حال خود رها کرده بود!

اگر احتمال اول یا دوم درست بود دلیلی نداشت مینگ یی همچنان در برابر شی چینگشوان نمایش بازی کند و دنبال شی وودو بگردند. شیه لیان که مدت‌ها درگیر این افکار بود صدای -مینگ یی- را شنید: «گردن آویز طلاییت کجاست؟!»

شی چینگشوان موقتا گیج شد ولی شیه لیان کاملاً وحشت کرد. -مینگ یی- چندباری سوالش را پرسید تا شی چینگشوان جواب بدهد: «هاه؟!» -مینگ یی- با بداخلاقی گفت: «مگه نگفتی گردن آویز طلایی تو و برادرت با هسته طلایی تو و اون ساخته شده و اگه یکیتون آسیب ببینه اون یکی شروع میکنه به گریه زاری؟!»

« »

شی چینگشوان همه چیز را به مینگ یی میگفت. پس طبیعتاً او میدانست ابرازهای معنویش چگونه کار میکنند. پس یعنی او میخواست با کمک گردن آویز طلا شی وودو را پیدا کند!

شی چینگشوان گفت: «ولی ولی... خراشهای من همه خوب شدن!»

مینگ یی نیز به سردی گفت: «خب راه حلش ساده س!»

بعد دستش را بالا برد شیه لیان سراپا احتیاط شد... آیا او میخواست ارباب باد را زخمی کند؟ به خودش حالت دفاعی گرفت ولی مینگ یی محکم زخم

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

روی بازوی خودش را فشار داد. زخمی آهسته به خونریزی افتاد. سپس گفت: «گردن آویز رو بده... من میگیرمش!»

شیه لیان واقعا وحشت زده بود. اگر این حالت هیچ نیت شوم یا قاتلانه ای نداشت پس این شخص حقیقتا لیاقت دوستی داشت. هرچند شی چینگشوان جای خودش خشک شده و برای حرکت مردد بود. لحظه ای که او گردنبند را میداد آندو گردنبند برای هم به گریه می افتادند، شی وودو متوجه میشد و حتما برای یافتن او به آنجا می آمد.

مینگ یی چینی به ابروهای خود داد: «نکنه می ترسی احمق؟!»
«نه...!» شی چینگشوان گفت: «در واقع ...این...این گردنبند اینطوریه که...فقط وقتی کار میکنه...که گردن من باشه!»
مینگ یی با تردید نگاهش کرد: «واقعا؟»

شی چینگشوان گردنبند را محکم در چنگ گرفته و سرش را تند تکان میداد: «درسته!»

مینگ یی یک لحظه به او نگاه کرد بعد بی خیال این فکر شد. او به زخم روی بازویش نگاه کرد ولی هیچ چیزی نگفت. بعد گردنبند دور گردن شی چینگشوان شروع به لرزیدن کرد. رنگ شی چینگشوان در دم پرید مینگ یی سریع واکنش نشان داد و در مسیری که گردنبند نشان میداد براه افتاد.
گردنبند طلایی می گریست این یعنی شی وودو آسیب دیده بود. هرچند او زمانی که وارد طلسم شد سالم بود پس چطور زخمی داشت؟

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

شیه لیان میتواندست احساس کند شی چینگشوان برای رفتن مضطرب است. آنها درون توهمی در دریاچه آب سیاه گیر افتاده بودند و هیچ کسی اطرافشان نبود. پی مینگ بیرون از آن محدوده تابوتی ساخته و منتظر برگشتن آنها بود. شی چینگشوان الان یک فانی بود. اگر شی وودو آسیب میدید هیچ کسی در آسمان و زمین به فریادشان اعتنا نمیکرد. اگر خودشان را تسلیم میکردند آیا احتمال فرار داشتند؟

پس از مدتی با عجله رفتن، شی چینگشوان گفت: «برادر... مینگ ... من فکر کنم این یه تله اس! شاید بهتره که نریم!»
مینگ یی پرسید: «چه تله ای؟!»

شی چینگشوان با گستاخی دروغ گفت: «آخه برادر من چطور میتونه آسیب ببینه؟ احتمالا اون نیست!»

هرچند مینگ یی دلایل عقلانی تر بیشتری داشت و برایش توضیح داد: «ما در محدوده یه شاه شیاطین هستیم ... ارباب آب اون چیزی که واسه محافظت میخواد رو نداره ... مهم نیست چی شده بهتره بریم و یه نگاهی بندازیم!»
شی چینگشوان نمیتوانست به هیچ بهانه ای برای نرفتن فکر کند شیه لیان هم هیچ عذری نداشت پس در سکوت تماشا میکرد تا هر لحظه آماده نشان دادن یک واکنش باشد.

آنان لرزش های گردنبد را دنبال کردند هر چه راه میرفتند به هدف نزدیک تر میشدند. خیلی زود شی وودو را روی زمین یافتند که در خود پیچیده و

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

شکمش را نگهداشته بود بنظر میرسید درد شدیدی دارد. شی چینگشوان شوکه شده و فریاد زد: «گا!!»

بعد با عجله به سمتش رفت و مینگ یی نزدیک او پیش میرفت ولی وقتی به شی وودو نزدیک شدند او روی پا پرید و در آغوشش گرفت. دیوانه وار به خنده درآمد. شی چینگشوان در آغوش او گمشده و گیج و حیرتزده بود. بعد فهمید این مرد چهره ای درهم پیچیده دارد - او شی وودو نبود! تنها یکی از آن دیوانگان بود که ردای شی وودو را به تن داشت و آن گردنبند را هم به گردن انداخته بود.

هنوز دهانش را باز نکرده بود که دید مینگ یی که در کنارش قرار داشت ناگهان افتاد. یک سوراخ سیاه به اندازه تویی کوچک در سینه اش ظاهر شد و خون از آن فواره میزد شخصی سفید پوش از روی درخت جستی زد او را گرفته و پا به فرار نهاد فریاد زنان میگفت: «فرار کن!»

شیه لیان خوب نگاه کرد و دید که این شی وودوی واقعی است!

شی چینگشوان بلند گفت: «گا؟!»

شی وودو با صدایی خشن گفت: «حرف نزن! باهام بیا! اون آدم خوبی نیست!» در یک آن شیه لیان فهمید. معلوم شد شی وودو را نباید دست کم می گرفتند. همین که او وارد طلسم انتقال شد و دید که هنوز در عمارت زیر آب است متوجه لنگ زدن اوضاع شد. او مانند شیه لیان به همه چیز پیچیده نمی اندیشید، او خیلی تیز تر بود.

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

اول اینکه او به مینگ یی شک کرده بود بهمین دلیل خودش را از دید پنهان کرد و آنچه که قرار بود با آن روبرو شود را تحت نظر گرفت. احتمالا او را به مکانی غیر از جایی که شی چینگشوان بود فرستاده شد و گرنه میتوانست شی چینگشوان را نیز همراه خود پنهان کند. وقتی فهمید شی چینگشوان و مینگ یی همراه هم هستند آن دیوانه را آنجا کشاند ردایش را در تن او انداخته و گردنبندش را هم به گردنش آویخت سپس ضربه ای انفجاری به او زد تا توجه مینگ یی را جلب کند. بعد به کمین نشست. این حرکت حقیقتا ظالمانه بود زیرا هیچ مدرک واقعی وجود نداشت که مینگ یی دست به اقدامی زده باشد ولی شی وودو مستقیما پیش رفت تا جانش را بگیرد.

شی چینگشوان نمیتوانست هیچ کاری کند جز اینکه پشت سرش را ببیند ولی وقتی اینکار را کرد دید مینگ یی که الان قلبش متلاشی شده بود کمی دراز کشید بعد نشست سرش را به آرامی پایین آورد و به آن سوراخ خونین نگریست در انتها روی پا برخاست.

شیه لیان میتوانست احساس کند تمام خون بدن شی چینگشوان از تمام نواحی تا خود قلبش یخ بسته است. هیچ خدای آسمانی بود که پس از دریافت چنین ضربه ای بتواند برخیزد؟ این قطعا موجودی غیر انسانی بود!

دو برادر مدت طولانی درحال فرار بودند اما ناگهان موهای پشت شیه لیان سیخ شدند و فریاد زنان گفت: «مراقب باش!»

او ارباب آب را کشید یک تیر سفیرکشان هوا را شکافت و مانند نور رد شد.

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

اگر شیه لیان به موقع او را نمیکشید. الان ارباب آب سرش را از دست داده بود. این کار همان موجودات نامرئی در بازتاب آب بود.

شی وودو فحشی داد. بادبزنی ارباب آب را بیرون آورد و چرخاند چند لایه باریک و ظریف تیرهایی از جنس آب از لای موج بادبزنش خارج شدند دور بدنشان را گرفتند و یک دایره محافظت شده شکل دادند. حالا این موجودات نامرئی نمیتوانستند کاری بکنند. آندو به فرار ادامه دادند شی چینگشوان دائم به عقب نگاه میکرد اینبار احساس میکرد مهره های کمرش هم از ترس تیر میکشند: «اون....گیرمون میندازه!»

مینگ یی حدود بیست پا با آنها فاصله داشت و آرام به جلو حرکت میکرد. هرچند به نظر میرسید قدمهایش آرام است اما با هر قدم فاصله میان او و آن دو نفر خیلی نزدیک تر میشد. بنظر میرسید با چند قدم دیگر میتواند پایین ردایشان را هم لمس کند.

شی وودو اصلا پشت سرش را نگاه نمیکرد ولی با یک حرکت بادبزنش بیست تا سی تیر تیز با تیغه های اژدها شکل از روی سطح بادبزنش پرتاب کرد. هرچند این تیرها از آب ساخته شده بودند ولی مانند شمشیرهای فولادین هوا را می شکافتند. با چرخش بعدی تعدادشان دو برابر شد. با چند حرکت بیش از صدها تیر به سمت مینگ یی انداخت و از همه طرف به او حمله کرد. با یک محاسبه غلط بدنش با آن تیرها تکه تکه میشد ولی مینگ یی با دست خالی اولین تیر آب را گرفت آن را شبیه یک طناب کشید و بادبزنی ارباب آب

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

از دستانش خارج شد.

لحظه ای که بادبزنی از دستش رها شد آن تیرهای ازدها شکل که دیوانه وار در هوا می رقصیدند تبدیل به قطرات باران شدند و بر زمین ریختند شی وودو روی پا ایستاد و ناباورانه به دستانش نگریست. در این صدها سال این اولین باری بود که کسی میتواند بادبزنی ارباب آب را از دست او بگیرد. حالا میدانست که دیگر نمیتواند فرار کند پس به عقب نگریست.

آن مینگ یی با قدمهایی محکم به سمتشان می آمد.

تمام بدنش شروع به تغییر کرده بود با هر قدمش یک چیز در او عوض میشد. رنگ چهره اش از قبل نیز رنگ پریده تر شد مانند هواچنگ چهره ای بدون خون و شفاف داشت. پیشانی تیز تر و ابروهایش گود تر میشدند طبیعتاً حالت چهره اش محزون تر هم به نظر میرسید. در لبه آستین هایش الگوهای سیاه و نامرئی از نقش موج با نخ نازکی و نقره ای رنگ درخشانی بافته شده بود.

وقتی به جلوی اربابان آب و باد رسید چهره اش هنوز همان بود ولی یک شخص دیگر شده بود. ارباب زمین یک خدای جنگ نبود پس در هنرهای رزمی مهارت نداشت و قدرتهای معنویش متوسط بودند هرچند این کسی که در برابر آنان قرار داشت اینطور نبود.

شی وودو محتاطانه پرسید: «تو کی هستی؟!»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

سوال او از دید مینگ یی بسیار خنده دار بود پس چشمانش را جمع کرده و گفت: «تو توی قلمروی من ایستادی و لازم میدونی بررسی من کیم؟»

شی وودو با جسارت گفت: «... شوان شیطان آب سیاه؟»

مینگ یی نگاهی به شی چینگشوان انداخت ولی او هیچ واکنشی نشان نداد. شی وودو ادامه داد: «تو همیشه ارباب زمین بودی یا ...» او نیز چند حدس زد و فهمید: «که اینطور!»

هرچند آنچه فهمید تنها این بود که شوان شیطان به بهشت نفوذ کرده است. شی وودو گفت: «تو و من همیشه سرمون به کار خودمون بوده ... آبهای نیک توی کار رودخانه ها دخالت نمیکنن ... ما حاکم قلمروهای خودمون هستیم ... قصد من مزاحمت توی قلمروی تو نبوده ... پس بهتر نیست هر دومون یه قدم عقب بکشیم!؟»

«ظالم آب!» مینگ یی گفت: «پس یه زمان هایی هم هست که جرات ستمگری نداری!!»

شی وودو طبیعت مغروری داشت و با شنیدن این حرف نارضایتی در چهره اش موج گرفت. هرچند از آنجا که آنان زیر سقف کس دیگری بودند و برادر کوچکش نیز کنارش بود مجبور بود کوتاه بیاید اما حاضر نبود عقب بکشد: «اگه توی زمان و مکان اشتباهی نبودم ... هرگز ازت نمیترسیدم!»

مینگ یی قدم دیگری به جلو برداشت و با لحنی بسیار سرد گفت: «شی وودو، به چهره من نگاه کن ... میدونی من کیم!؟»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

شی وودو با اخم نگاهش کرد. او چند باری چهره ارباب زمین را دیده بود ولی متوجه نمیشد او میخواهد چه بگوید: «تو میخوای من بگم کی هستی؟» پس از مکثی کمی فکر کرد، او سعی دارد هویتش را که نمیتوانسته آشکار کند به آنان بفهماند پس گفت: «اصلا مهم نیست که تو کی هستی!! به نام ارباب آب قسم میخورم تا وقتی با من و برادرم کاری نداشته باشی...هیچ اهمیتی به کارایی که کردی نمیدم...»

هنوز حرف را کامل نکرده بود که مینگ یی سخنانش را برید: «اشراف واقعا که فراموشکارن! ظالم آب، اون موقع چند اسم فانی و تولد هاشونو زیر و رو کردی تا با اون همه زحمت به من رسیدی؟ چیه؟ هنوز چند صد سالم نیست اونوقت قیافه منو یادت رفته!؟»

با شنیدن این حرفها کم کم چهره شی وودو بهم پیچید. برای اولین بار حالتی شبیح گونه که تنها فانی ها تجربه میکنند روی چهره اش ظاهر شد. شی وودو چشمهایش را منقبض کرد بعد با صدای بلندی گفت: «تو هنوز زنده ای؟!»

هه شوان به سردی گفت: «من مُردم!» بعد ناگهان دستش را بالا آورد انگشتانش را بهم فشرد و کف دستش را رو به بالا چرخاند شیه لیان احساس کرد دردی ناگهانی در سرش پیچید به نظر میرسید شی چینگشوان تحت تاثیر قدرت هه شوان قرار گرفته و غش کرده بود.

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

زمان زیادی گذشت تا اینکه شیه لیان آرام به هوشیاری شی چینگشوان بازگشت. پیش از اینکه بتواند چشمانش را باز کند و احساس کرد چیزی خودش را به او می‌مالد. با تنبلی چشمانش را باز کرد و چندین سر ژولیده و کثیف را دید.

گروهی از آن دیوانگان او را محاصره کرده بودند درحالی‌که دیوانه وار می‌خندیدند او را تماشا می‌کردند و با دستانشان سراسر بدنش را لمس می‌کردند شیه لیان هنوز آرام بود زیرا این موقعیت را آنقدر خطرناک نمی‌دید که جانش را تهدید کند. آن دیوانگان کثیف بودند اما تهدید به نظر نمی‌رسیدند هرچند شی چینگشوان بهت زده می‌خواست آنان را از خود دور کند.

در این موقع صدای جیرینگ جیرینگ زنجیرهایی به گوش رسید سردی سختی دور مچ‌ها و قوزک‌هایش بود هیچ جایی از بدنش را نمیتوانست تکان بدهد. بالا را نگریست و متوجه شد دستانش با چندین زنجیر ضخیم آهنین مانند چماق‌هایی چوبی به دیوار بسته شده بودند. دستانش بالا سرش قرار داشت و معلق بود.

طبقات و سقف را دید و فهمید که دوباره به عمارت زیر آب برگردانده شده است. شیه لیان دقیقاً همان چیزی را احساس می‌کرد که شی چینگشوان داشت دردی شدید در سرش پیچیده بود. او می‌خواست بگوید: «ارباب باد آروم باش... من بهت یاد میدم چطوری خودش رو از همچین دستبندهایی خلاص کنی... اینطوری...»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

ناگهان متوجه شد که کوچکترین صدایی از دهانش خارج نمیشود... شیه لیان بهت زده فهمید بخش زیادی از انرژی معنویش را از دست داده هرچند روحش هنوز در بدن شی چینگشوان حضور داشت اما دیگر نمیتوانست هدایت بدن او را بدست بگیرد یا به عنوان هشدار صدایش بزند یعنی امکان داشت همه قدرتی که از هواچنگ گرفته بود را استفاده کرده باشد؟

امکان نداشت! او دقیقا میدانست برای انجام طلسم جا به جایی روح چه مقدار انرژی مصرف میشود. قدرتی که هواچنگ به او داد تنها میتوانست بیشتر شود نه کمتر ... با این حال میتوانست احساس کند قدرتهای معنویش را از دست میدهد و این موضوع او را مضطرب و ناآرام میکرد.

بعد صدایی گوشخراش را از کناری شنید: «چینگشوان!»

چشمان شی چینگشوان تار میدیدند ولی او با گیجی به مسیر صدا نگاه کرد و دید این شی وودو بود که صدایش میزند. او با هیچ زنجیر و دستبندی بسته نشده بود ولی ردای سفیدش کثیف و ژولیده بود روی زمین زانو زده و وقتی متوجه بیداری شی چینگشوان شد چهره اش شاد بود.

بنظر میرسید میخواهد به طرف او بیاید ولی کسی که کنارش بود او را با لگدی بر زمین انداخت و مجبورش کرد از نو زانو بزند. آن مرد با مشتیهایی گره کرد کنارش ایستاده بود، چهره ای شوم و شیطانی داشت، پوستش رنگ پریده بود و تن آدم را می لرزاند ... او شوان شیطان آب سیاه یا همان هه شوان بود!

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

هه شوان پس از کمی فکر پایش را از روی سر او برداشت. شی وودو نمیتوانست برخیزد وحشت زده بود و با صدایی چون ناله گفت: «چینگشوان!» هه شوان با سستی به او نزدیک شد. آن مردان دیوانه شدت از او وحشت داشتند و درحالیکه می نالیدند از آنجا دور شدند هرچند هنوز دزدکی به شی چینگشوان نگاه میکردند انگار چیزی روی بدنش بود.

چینگشوان روی دیوار زنجیر شده و به چهره ای که تا کنون برایش آشنا بود نگاه میکرد این چهره اکنون به شکلی وحشت آور برایش بیگانه بود. هه شوان در برابر او خم شد مکشی کرد و پرسید: «راهب سخنان پوچ خیلی ترسناکه؟!» لحن صدایش سرد و بی عاطفه بود ولی چشمان شی چینگشوان ورم کرده و لبایش می لرزید پس نمیتوانست حرف بزند.

راهب سخنان پوچ برای او وحشتناک بود ولی این شخصی که در برابرش قرار داشت و راهب سخنان پوچ را بلعیده بود دهها برابر یا شاید صدها برابر دوران کابوس وار جوانیش ترسناک بود اما این وحشت چیزی بود که او باید از همان ابتدا تحملش میکرد.

شی وودو گفت: «هه شوان!!! هر مردی باید تاوان کارایی که کرده رو تنها بده! این فکر من بود که برای جلوگیری از بد اقبالی اون از تو استفاده کنیم ... این جریان اصلا به برادر کوچیکم مربوط نیست!»

هه شوان خرناسی کشید و گفت: «به اون مربوط نیست؟!» بدون اینکه پلک بزند به شی چینگشوان خیره شد بعد هر کلمه اش را ادا کرد

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

«برادرت، یه فانی معمولی عادی، توانایی عروج رو بدست آورد، شکوه بی پایانی که از سرنوشت من دزدیده شد، الوهیت منو غارت کردین! و حالا به من میگی به اون مربوط نیست؟!»

هر کلمه اش را مانند تیغه تیزی ادا میکرد که قلبها را می درید. اینها گفته میشدند تا شی چینگشوان بشنود هرچند او از قبل همه چیز را میدانست، هنوز سرش پایین بود و حس میکرد دیگر هیچ وقت در زندگی نمیتواند سرش را بالا بگیرد.

شی وودو با آرامشی زورکی گفت: «چون ... تو همیشه کنارش بودی باید خوب بدونی که من فریبت نمیدم ... اون هیچی رو قایم نکرده...اون واقعا هیچی از این ماجرا نمیدونست!!»

هه شوان به تندی گفت: «**حقیقا بهمین خاطره که باید تدقیر بشه!!! بطور تونسته هیچی ندونه!؟**»

سر شی چینگشوان پایین تر میرفت. به چه حقی خون کسی دیگر را مکیده بود؟ استخوان های کس دیگری را له کرده و به آسمان رفته بود ... و هنوز شاد بود و از آنهمه تجمل احساس لذت میکرد و ذره ای ناراحت نبود!؟

هه شوان اضافه کرد: «اون قبلا خبر نداشت ولی الان نمیدونه!؟»
شی چینگشوان سرش را بالا آورد و با صدای لرزانی گفت: «برادر...مینگ من...»

هه شوان فریاد کشید: «**خفه شو!!!**»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

چهره اش حالتی درنده خو داشت. وقتی شی چینگشوان او را دید عرق سردی بر تنش ریخت و ساکت شد. هه شوان چرخید آرام درون تالار عمارت زیر آب راه میرفت و غر میزد: «من کلی بهت شانس دادم!»

شی چینگشوان چشمانش را بست و مشت‌هایش را گره کرد. شیه لیان آن خشم شدید در شهر فوگو را بیاد آورد: «باشه خیلی خوبه!» و آن موقعی که او راه شی چینگشوان را بست که میخواست همراه پی مینگ به دریای شرق برود. هر بار شی چینگشوان یاری به شی وودو را انتخاب کرد.

او پیچ کنان گفت: «...من متاسفم!»

هه شوان ایستاد و گفت: «معذرت خواهی تو به چه دردی میخوره؟!» آن چهار ظرف درست در برابر شی چینگشوان قرار داشتند انگار آنان نیز معذرت‌خواهی او را مسخره میکردند، حس بدبختی در دلش پخش شد و همه درونش را سوزاند انگار هر چه میخواست بگوید از همه وجودش آشکار بود.

شی چینگشوان ملتمسانه گفت: «...میدونم فایده ای نداره ولی من...»

هه شوان به سردی گفت: «ولی تو چی؟ میدونی فایده نداره ولی هنوزم میخوای صداقت رو نشون بدی ... امیدواری منو تحت تاثیر قرار بدی تا من این کینه رو رها کنم و این خشم از بین بره!؟»

شی چینگشوان با عجله گفت: «نه! نه! منظور من این نیست! فقط... فقط... من من واقعاً متاسفم که این بدی رو در حقت کردم ... واقعاً... مینگ ... هه ... ارباب هه جوان!! میدونم که من و برادرم هر دو اشتباه کردیم ... الانم راهی

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

برای برگشتن نیست پس....»

هه شوان با دقت گوش میداد: «پس؟!»

در این لحظه، شی چینگشوان هر کلمه دیگری میگفت رقت انگیز و دردناک بودند. او سعی کرد چیزی بگوید اما ذهنش یاریش نمیکرد و نتوانست ادامه بدهد.

هه شوان به سردی گفت: «خب، حرف بزن، چرا وایسادی؟ پس تو میخوای که بخاطر گناهانت بمیری؟!»

شی چینگشوان شوکه شد. شی وودو که دیگر نمیتوانست گوش بدهد فریاد کشید: «هه شوان!!! خطاکار منم!! راهب سخنان پوچه!! چینگشوان گناهی نکرده که متسحق مرگ باشه...تو...»

هه شوان هم در جواب گفت: «کدوم یکی از خانواده من گناهکار بود؟ کدوم یکیشون مستحق مرگ بودن؟!»

شی وودو خفه شد و هه شوان ادامه داد: «...یا لا بهم بگو...میخوای؟!»

شی چینگشوان پچ پچ کنان گفت: «...من....»

با شنیدن این حرف هه شوان نیشخند زد. سر شی چینگشوان پایین بود پس شیه لیان نمیتوانست چهره اش را ببیند ولی حتی اگر چهره اش را میدید شاید نمیتوانست بگوید در آن موقع چه احساسی دارد. هه شوان درحالیکه مشتهایش کنار بدنش قرار داشت از آنجا رفت.

گروه دیوانگان وقتی دیدند او می رود یکبار دیگر چینگشوان را محاصره کردند

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

دست و پاهایش را در آغوش گرفته و رهایش نمیکردند، برخی موهایش را میکشیدند برخی به گردنش چنگ میزدند، در چشمان همه شان برق دیوانگی دیده میشد انگار میخواستند زنده او را بخورند و شکمشان را سیر کنند. هرچند شیه لیان قبلا در میان بی خانمان ها زندگی کرده بود ولی او هم احساس میکرد خون در تنش یخ بسته است با شگفتی اندیشید: -این آدما کین؟ چرا شوان شیطان این دیوونه ها رو اینجا جمع کرده!؟

هرچند شی چینگشوان در سکوت تنها هل دادن ها و آزارهای این مردان دیوانه را تحمل میکرد وقتی اینطور او را میکشیدند بردباری به خرج میداد و می ترسید صدایش در بیاید. هه شوان با چشمانی سرد او را نگریست و گفت: «این آدما رو میشناسی؟»

چند دست پوسیده صورت شی چینگشوان را چنگ کشیدند و همه بدنش را لمس میکردند ولی او جرات نداشت حتی نفس بکشد البته که وقت نداشت فکر کند تا بداند اینها کی هستند پس سرش را تکان داد هه شوان گفت: «تقدیرهای فرومایه، اقبال های پلید، زندگی های پست تر از حیوان... سرنوشتی که میتونه یه انسان رو به جنون برسونه!»

« »

حسی از ناامیدی در قلب شیه لیان پیچید، می توانست حدس بزند هه شوان قصد داشت چه کاری انجام دهد. شی وودو هم فهمید با چشمانی از حدقه بیرون زده فریاد زد: «.....تو؟!»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

هه شوان میان شی وودو و شی چینگشوان ایستاد و به سردی گفت: «حالا بهتون دو گزینه میدم!»

اول به شی وودو اشاره کرد: «گزینه یک، از بین این جمعیت یکی رو انتخاب کن و سرنوشت برادرت رو با او جا به جا کن ... بعد برو در قلمروی فانی و ناپدید شو!»

چشمان شی وودو کاسه خون بودند حتی شانه هایش هم می لرزیدند. هه شوان ادامه داد: «از اونجایی که خیلی به جا به جایی سرنوشت علاقمندی باید مهارتت هم زیاد باشه ... نیازی نیست که من بهت چیزی یاد بدم!»

اگر دلیلش پشت این حرکت از روی بی توجهی نبود قطعا از روی دشمنی بود زیرا شاید سرنوشت شی چینگشوان آنقدر خوب نبود که عروج کند ولی هنوز هم میتوانست یک زندگی پر از خوشی و تفریح داشته باشد. با نگاهی به این مردان دیوانه میشد فهمید که آنان بخاطر بیماری از شکل افتاده و بدنشان پوسیده بود یا از شدت بدبختی به فلاکت افتاده بودند.

اهمیت نداشت چگونه ولی اینها همه از سرنوشت هایی پر از بلا رنج می بردند. اگر شی چینگشوان سرنوشتش را با یکی از اینها جا به جا میکرد در موقعیتی به همین اندازه فلاکت بار نمی افتاد؟ اینها زنده هایی بودند که تبدیل به دیوانه شدند از این رو او نیز رنج و شکنجه ای ابدی را تحمل میکرد.

این آزمایش نشان میداد که شی وودو اینبار در آزمون الهی خود سربلند بیرون نیامده ... حالا جریان راهب سخنان پوچ نیز همه جا درز میکرد و بدون شک

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

او تبعید میشد. پس از تبعید شدن در دنیای فانی، دیگر هیچگاه نمیتوانست سرنوشت خوبی برای شی چینگشوان مهیا کند! یک فانی معمولی میشد که قدرتهایش معنویت را از او گرفته بودند و یک مرد دیوانه بیچاره که از سرنوشتی فرومایه رنج میبرد ... چطور میتوانستند به زندگی شان ادامه دهند؟ شی وودو نفس بلندی کشید و دندان بهم سایید: «و گزینه دوم؟»

هه شوان ادامه داد: «گزینه دوم....تو!»

اینبار کسی که به آن اشاره میکرد شی چینگشوان بود.

او با سخنانی آرام شمرده گفت: «به سرنوشت دست نمیزنم ولی همینجا سر برادرت رو برای من قطع کن!»

جرنگ!

او یک شمشیر زنگ زده را روی زمین انداخت. شی چینگشوان با چشمانی گرد شده به شمشیر نگاه کرد. هه شوان ادامه داد: «بعد دیگه هیچ وقت جلوی چشمم ظاهر نشو منم وانمود میکنم تو توی این دنیا وجود نداری!»

نفرت عمیقی که صدها سال در مغز و استخوانش نفوذ کرده بود حالا داشت به اوج خودش میرسید. هر کسی نمیتوانست آن رنگ تند دیوانگی را در چشمانش ببیند. هر کسی نمیتوانست بگوید او بلوف نمیزند بعد از لحظاتی شی وودو به زبان آمد: «... خودم کار خودمو تموم میکنم ... بزار خودم انجامش بدم!»

هه شوان گفت: «حق نداری با من معامله کنی!»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

شی وودو به شی چینگشوان نگاه کرد و با بدبختی زیر لبی گفت: «تو جون ما رو میخوای...»

شی چینگشوان که به اندازه او مایوس نبود با عجله گفت: «گا، گا، بیا ... بیا گزینه اولو انتخاب کنیم ... اولی!»

یک لحظه بعد شی وودو با آرامش گفت: «نه! من دومی رو انتخاب میکنم!»
شی چینگشوان بهت زده گفت: «چرا دومی؟ همیشه هر دومون زنده بمونیم؟
گا ... من نمیتونم اینکارو بکنم...واقعا نمیتونم!»

شی وودو با خشم گفت: «ساکت شو!! نمی فهمی؟ اینکه من همه چیو از دست بدم و ببینم تو یه موجود چرک کثیف شدی از من برمیاد؟ بهتر نیست سرمو بیارم جلو و از این دیوونگی بمیرم!؟»

شی چینگشوان گفت: «گا! بی خیال ... زندگی کردن بهتر از مرگه!! تازشم، اگه اینطوری فکر میکنی ما...ما صدها سال زندگی کردیم...حالا ..حالا وقتشه ...وقتشه که...» همانطور که حرف میزد انگار تمام این صدها سال را بیاد می آورد و آنقدر شرمنده شد که نتوانست ادامه بدهد.

هه شوان به سردی آنها را نگاه میکرد. شی وودو روی پاهایش خزید و آن شمشیر زنگ زده را برداشت. درحالیکه می لغزید به دیوار چسبید شانه برادر کوچکش را گرفت و گفت: «بیا!» بعد با صدای خشنی پیچ پیچ کنان گفت: «...برو ژنرال پی رو پیدا کن ... ازش بخوام مراقبت باشه!»

تیغه شمشیر زنگ زده و کند بود و اصلا نمیتوانست یک انسان را بکشد...این

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

شمشیر حتی یک مرغ را هم نمیکشت. اگر از این شمشیر برای کشتن کسی استفاده میشد هم اعدام کننده و هم کسی که اعدام میشد رنج زیادی می کشیدند. شی چینگشوان آنقدر می ترسید که نمیتوانست شمشیر را در دستانش بگیرد و چند باری آن را روی زمین انداخت: «بی خیال گا! فراموشش کن! مگه خودت بهم نگفتی؟! تو این دنیا همه فقط به خودشون اهمیت میدن؟! چرا کسی باید به ماها اهمیت بده؟ مگه ما همیشه مراقب هم نبودیم؟ اینو به من نده!! به من ندش!»

شی وودو فریاد کشید: «چینگشوان!!! اینقدر بچه نباش!» بعد لبخند تلخی زد: «... اسم برادرت ظالم آبه بعد تو اینطوری هستی؟! میدونی که این مثل احضار هزاران موج میمونه ... دشمنان من آسمان و زمین رو پوشوندن ... اگه بمیرم بهتره! اگه من بمیرم بعدش دیگه هیچ اتفاقی برای تو نمیفته ... ولی اگه نمیرم سرنوشتی بدتر از مرگ انتظارت رو میکشه!! اگه من خدای آب نباشم نمیتونم ازت مراقبت کنم! حتی نمیتونم از خودم مراقبت کنم!! می ترسم دو روزم دوام نیاریم....بگیرش!»

شی چینگشوان از ترس به گریه افتاده و نمیتوانست اشکهایش را کنترل کند: «نه! من نمیتونم! نمیتونم! نمیتونم گا!! نمیتونم واقعا نمیتونم!! منو مجبور نکن!! اینو به من نده! کمک کمک کمک!»

او از ته دلش فریاد میکشید تا جایی که صدایش گرفت و فریاد کمک سر داده بود. شی وودو به او گفت: «خیلی خب! نترس! چینگشوان...این اصلا اندازه

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

جا به جا کردن سرنوشت یا از دست دادن نیروی معنوی درد نداره....»
هه شوان که صبورانه منتظر بود ناگهان لگدی انداخت و شی وودو بدون هشدار قبلی روی زمین افتاد و غلت خورد و دهانش پر از خون شد و نمیتوانست برخیزد شی چینگشوان از روی دیوار فریاد زد: «گا!»
هه شوان به سردی گفت: «ساکت! این منظره عشق برادرانه مسخره رو تمومش کنین! چشماتونو باز کنین و ببینین کجا هستین! هیچ کسی اینجا نیست که تحت تاثیر شما قرار بگیره!»

در نهایت شگفتی شی وودو خون هایی که در دهانش بود را بالا آورد ناگهان روی پا برخاست و گردن شی چینگشوان را گرفت. شیه لیان حیرت کرد انگار نفسش داشت بند می آمد خون در سرش جمع شد. شی چینگشوان نفس نفس میزد: «...گا؟!»

شی وودو با دهانی غرق خون دندان بهم می سایید: «چینگشوان! من نمیتونم بزارم اینطور تنها بمونی! اگه قراره من بمیرم تو هرگز نمیتونی توی این دنیا بمونی!! پس تو هم باید با من بیای!»

بعد تمام قدرتش را در دستش نهاده و محکمتر گلوی او را فشرد. چشمان شی چینگشوان تیره شد صدای خرخر مرگباری از گلویش برخاست شیه لیان هم همزمان درحال خفه شدن بود. واقعا ارباب آب میخواست ارباب باد را خفه کند تا بمیرد؟

خیلی زود فشار گلویش از بین رفت. هوای تازه به او رسید شی چینگشوان

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

هه شوان هر چه بیشتر گوش میداد رنگ صورتش بیشتر می پرید. مانند زمین لم یزرعی که ناگهان آتش بگیرد هوای درون تالار شروع به داغ شدن کرد. شی چینگشوان با صدایی گوشخراش فریاد کشید: «گا... حرف نزن! خواهش میکنم میشه بس کنی؟! گا، خدای من! تو داری چی میگی؟! این چرندیات چیه نشخوار میکنی?!»

هه شوان دستش را چرخاند و محکم گلوی شی وودو را چسبید: «تو یه ذره هم پشیمون نیستی?!»

شی وودو وحشیانه خندید: «پشیمون؟ همف! چه شوخی مسخره ای! تو خیال کردی یه شاه اشباح، آب سیاه غرق کننده کشتی، میتونه با من درباره پشیمونی حرف بزنه؟ همچین چیزی وجود نداره!»

شی چینگشوان می نالید و شی وودو همچنان با سری افراشته ادامه میداد: «هر چیزی که امروز دارم خودم بخاطرش جنگیدم ... واسه اون چیزی که ندارم هم می جنگم ... سرنوشتی که مال من نیست رو هم تغییر میدم ... سرنوشت من به من مربوطه نه به آسمانها!»

این اولین باری بود که شیه لیان چنین تفسیری از این جمله - سرنوشت من به من مربوطه نه به آسمانها - میشنید. هه شوان نیز وحشیانه میخندید انگار از شدت تکبری که شی وودو به خرج میداد و حاضر نبود گناهانش را بپذیرد. چشمانش را به دنیای جدیدی باز کرده بود. چهره اش دائم ترسناک تر میشد. شی چینگشوان درهم شکسته فریاد میزد: «... خواهش میکنم گاگا، خواهش

سر جدا شده و خون از گردن شی وودو فوراً زد و روی تن و صورت

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

شی چینگشوان پاشید. در پایان طاقت نیاورده و دیوانه وار جیغ کشید. آن دیوانگان وقتی می دیدند آن جسد بی سر از جایش تکان نمیخورد بنظرشان جالب آمد. دیوانه وار شادی میکردند و دورش می چرخیدند پاهای لختشان در خون او غلت خورده و رد پایشان همه جا میماند. آنها شادمانه کف میزدند و می چرخیدند.

«یوهوهوهو، اون مرده! اون مرده!»

« مرده! مرده! هه هه هه!»

معلوم نبود شی چینگشوان تا چه مدتی جیغ کشید آنقدر جیغ و داد کرد که دیگر جانی در بدنش نماند و یادش نمی آمد کی متوقف شد. وقتی هوشیارش برگشت با جسمی بی جان روی زمین خونین افتاده بود.

هه شوان جایی نه چندان دور ایستاده و سر شی وودو را در دست داشت. سر هنوز چشمانی گرد شده و ترسیده داشت و از دست او آویزان بود. او ایستاده و به شی چینگشوان نگاه میکرد. یک لحظه بعد با صدایی عاری از احساس گفت: « چیز دیگه ای داری که بخوای بگی؟»

« »

چشمان شی چینگشوان بی روح بودند. با نگاهی غیر متمرکز به آن طرف های پر روی محراب که در برابرش بودند خیره ماند. بعد به آن دو بادبزنی تکه پاره شده روی زمین نگریست. زمانی طولانی گذشت تا اینکه بتواند بگوید: «....میخوام بمیرم!»

فصل ۱۲۴ - از هم باز کردن گره مرگ، نبرد ارباب آب با شوان شیطان

هه شوان به سردی گفت: «تو خواب ببینی!»

بعد هه شوان دستش را به سمت او دراز کرد و شی چینگشوان چشمانش را بست.

همان موقع روح شیه لیان به بیرون پرتاب شده و از جسم اون بیرون رفت. وقتی بازگشت و چشمانش را باز کرد. روی زمین افتاده و در آغوش مردی با لباس های سرخ بود. با یک دست مهربانانه چانه اش را گرفته بود و عمیقا او را می بوسید.

تعجبی نداشت انرژی که شیه لیان برای اجرای طلسم جا به جایی استفاده کرد با آن سرعت رو به اتمام بود. هواچنگ از سریعترین روش ممکن برای مکیدن تمامی انرژی که به شیه لیان قرض داده بود استفاده کرد. و با موفقیت روح شیه لیان را به بدنش برگرداند.